

نگاهی به پیشینه مطالعات علوم بلاغی در ادبیات عرب

فضل‌الله رضایی اردانی*

چکیده

با توجه به ارتباط تنگاتنگ نقد ادبی و بلاغت، و نظر به اینکه شعر و ادب و علوم بلاغی ایرانیان، در رشد و بالندگی و گسترش، سخت تحت تأثیر و نفوذ فرهنگ اسلامی و عربی قرار گرفته است؛ نگارنده در این پژوهش کوشیده است براساس منابع معتبر، به‌اجمال و به شیوه توصیفی - تحلیلی، ابتدا عوامل و آبخورهای مؤثر در شکل‌گیری و تدوین مباحث بلاغی عربی را بررسی کند و سپس سیر تحول و تطور این علوم را به شکل نقد تاریخی بکاود. به همین منظور در این مقاله کیفیت بلاغت اعراب جاهلی و بلاغت بعد از اسلام، و نیز نقش اسلام و قرآن و علمای دینی و ادیبان، و نقش برجسته ایرانیان و یونانیان در بلاغت عربی بررسی و تحلیل شده است. سرانجام از میان انبوه آثار تألیف شده در باب نقد بلاغی، تنها آن تعدادی که در علم بلاغت نقش مؤثرتری داشته‌اند، به ترتیب تاریخی ذکر شده و آثار برجسته مورد تعمق و تأمل بیشتر قرار گرفته‌اند.

* مدرس گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان شهید پاک‌نژاد یزد
rezaei_ardani@yahoo.com

واژه‌های کلیدی: علوم بلاغی، نقد بلاغی، سیر تحول بلاغت عربی، آبشخورهای بلاغت عربی

مقدمه

ماهیت علم بلاغت همواره به گونه‌ای است که مجموعه‌ای از قوانین را به ادیب ارائه می‌دهد تا وی بتواند آثار منظوم و منثور خویش را به بهترین و نیکوترین شیوه ابداع و به قلب شنونده و خواننده برساند. از سوی دیگر، ماهیت نقد ادبی نیز ارزیابی و بررسی یک اثر ادبی از نظر میزان به کارگیری و استفاده از معیارهای زیباشناختی است. این دو ماهیت، سبب شده است تا این دو رشته وامدار یکدیگر باشند؛ به گونه‌ای که علم بلاغت وسیله‌ای برای نقد آثار ادبی گردیده و رویکردی از نقد با نام «نقد فنی» بر پایه آن بنا شده است.

اهمیت پرداختن به سیر دگرگونی و ارتباط نقد ادبی و بلاغت عربی از آن روست که فراز و نشیبهای این دو رشته در تاریخ ادبیات عربی و میزان ارتباط آنها با یکدیگر جایگاه خاصی از نظر تحولات ادبی داشته است؛ یعنی آنگاه که علم بلاغت پر از صنایع بیانی و بدیعی شد، نقادان نیز کفه ترازوی خود را به سود آن دسته از آثار مزین به صنایع یاد شده، پایین آورده‌اند و به همین دلیل هم شاعران و نویسندگان در استفاده هر چه بیشتر از صنایع بلاغی، از یکدیگر سبقت می‌گرفته‌اند. اهمیت دیگر اینکه ایران بعد از ورود اسلام و عرب، همواره پاره‌ای از پیکره جهان و تمدن اسلامی بوده و در تمامی مسائل و مبادی فرهنگی — خواسته یا ناخواسته — شدیداً تحت تأثیر قلب و مرکز این پیکر قرار می‌گرفته است. لذا نمی‌توان به فهم و دریافت علمی و منطقی درستی از پدیده‌ها و موضوعات فرهنگی در ایران پس از اسلام رسید، مگر آنکه نخست سرچشمه‌های جوشش و رویش آنها را در فرهنگ اسلامی و عربی کاوید و بازیافت.

بدیع، و حوزه گسترده‌تر آن بلاغت، یکی از مهم‌ترین موضوعات فرهنگی و زبانی است که رشد و گسترش آن در ایران به صورت گسترده و عمیق، وابسته به شیوه تطور بلاغت در فرهنگ اسلامی و عربی است؛ چه، شعر و ادب ایران پس از

اسلام، از جهت موضوع، قالب، اندیشه، زبان، صور خیال و شگردهای زبانی سخت تحت تأثیر و نفوذ آن بوده است، پس، منهای خوش آمدنها و بدآمدنهای سلیقه‌ای و عاطفی و غیرفرهنگی، محقق ژرف‌کاو و حقیقت‌دوست، برای نفی یا اثبات و نمودن زشت و زیبای برخی جلوه‌های فرهنگ ایرانی-اسلامی باید نخست مظاهر تمدن و فرهنگ عربی-اسلامی را بشناسد.

در این پژوهش، که به روش مطالعه کتابخانه‌ای و یادداشت‌برداری و طبقه‌بندی و مقایسه و توصیف و تحلیل صورت گرفته است؛ عوامل و آبشخورهای مؤثر در شکل‌گیری و تدوین مباحث بلاغی عربی و سیر و تطور تاریخی این علم به شیوه تحلیلی بررسی می‌شوند. ضرورتاً در این عرصه بلاغت اعراب قبل از اسلام (دوره جاهلی)، بلاغت بعد از اسلام، به‌ویژه نقش اسلام و قرآن و متکلمین و لغویون و مفسران و نقش ایرانیان و یونانیان در رشد و تکوین علوم بلاغت عربی مورد بررسی انتقادی قرار می‌گیرد و در پایان به معرفی و نقد و ارزیابی آثار برجسته و مؤثر و پرنقش از آغاز تا زمانی که علوم بلاغی مبتلا به تلخیص و تقلیدهای سطحی و غیر کاربردی از پیشینیان و خلق صنایع و بدایع کم‌ارزش و تصنعی نشده است، پرداخته می‌شود.

بلاغت قبل از اسلام (دوره جاهلی)

بحث از نظم و نثر دوره جاهلی و اثبات وجود آرایه‌های ادبی و چگونگی آن در این دوره خالی از اشکال نخواهد بود؛ زیرا گروهی از نقادان عرب، چون طه حسین، به آثار بازمانده از دوره جاهلی بسیار با دیده تردید نگرسته و در مقابل، عده‌ای در ارزش و اهمیت آن سخن گفته‌اند و آن را مهم‌ترین سند تاریخی آن ایام عرب به حساب آورده‌اند (الفاخوری ۱۳۶۸: ۴۵).

حقیقت آن است که، هر چند در صحت انتساب بعضی از این اشعار جای شک هست، ولی نمی‌توان وجود شعر و ادب جاهلی را به کلی انکار و تکذیب کرد. طریقه نقل و روایت هم که شعر جاهلی عرب از آن راه به دست ما رسیده است،

به هیچ وجه نمی تواند مطعون باشد؛ زیرا شعر و ادب قدیم سایر اقوام نیز از همین راه به اخلاف رسیده است. وجود جعل در اشعار نیز دلیل انکار و ابطال شعر جاهلی نیست، زیرا جعل این اشعار به نام شعرای عهد جاهلیت این نکته را می رساند که اسلوبی ممتاز و مرتبط به عهد جاهلیت وجود داشته است که رواه و جعلان آن اسلوب را در نظر می گرفته اند و شعر منحول می ساخته اند... نکته ای که در باب تمام اشعار دوره جاهلی می توان گفت این است که اثر دقت و صنعت و نشانه تبعیت از سنن و قواعد در آنها مشهود است و شک نیست که این مایه پیشرفت در صنعت، وجود نقد و نقادی را نیز در بین شاعران و صاحب ذوقان آن دوره ایجاب می کند... (زرین کوب ۱۳۶۹: ۱/۱۳۵-۱۳۶).

آمدن نام کسانی چون نابغه ذبیانی، اعشی، تابط شرا، شنفری، عرو بن الورد، امرؤ القیس، زهیر، لبید، عمرو بن کلثوم، عنتره، حارث بن حلزه، سموال بن عادیبا، عدی بن زید، طرفه بن العبد، خنساء و دیگران، در ردیف شعرای دوره جاهلی، تا حد زیادی غوغای تشکیکهای افرادی چون مارگلیوت، بلاشیر، و طه حسین را در باب عدم اصالت شعر جاهلی کمرنگ می کند (الفاخوری ۱۳۶۸: ۳۷).

اصولاً شعر و خطابه و نثرهای شعرگونه، جزئی از زندگی عرب به حساب می آمده و در رقابتها و خصومتهای قبیله ای بین اعراب، به عنوان سلاحی کارآمد مورد استفاده بوده است. اما به دلیل عدم ضبط و تکیه بر حافظه و روایتهای شفاهی — که از خصوصیات بارز قوم عرب بوده است — تغییر و دگرگونی و جعل در آنها راه یافته و مقدار زیادی از آنها در فاصله طولانی از جاهلیت تا عصر تدوین، از بین رفته است. موضوعات شعر جاهلی بیشتر وصف، مدح، رثا، هجا، فخر، غزل، خمر، زهد و حکمت و... بوده است که از لحاظ ریخت و ساخت کامل است و نشان می دهد دوران دور و درازی را پشت سر گذاشته است (همان: ۳۵، ۳۷، ۴۱).

شوقی ضیف، از ادبای معاصر مصر، که تاریخ و ادوار تطور بلاغت عربی را در چهار مرحله پیدایی، رشد، درخشش، و انحطاط، مورد بررسی و تحقیق قرار داده، نوشته است: اعراب دوره جاهلی به مرتبه والایی از بلاغت دست یافته بودند و

بلغای عرب اعم از خطبا یا شعرا بر آنچه به خاطرشان می‌رسید اکتفا نکرده و پیوسته در مقام تحسین و تنقیح آن بودند و چه بسا مدتی را تا حد تکلف صرف این کار می‌کردند و قصایدی را که به این ترتیب آماده می‌شد، «حولیات» و «مقلدات» و «منقحات»، «محکّمات» می‌نامیدند. بازارهای موسمی عرب به ویژه بازار عکاظ در جوار مکه در نشأت ذوق بلاغی تأثیری بسزا داشت و به صورت میدان مبارزه ادبی بین خطبا و شعرا درآمد. استمرار این مسابقه شعری دقت شعرا را در انتخاب الفاظ و توجه به معانی افزایش می‌داد و به این ترتیب اساس بیان در بلاغت عربی استوار گردید (شوقی ضیف ۱۹۶۵: ۹۹).

البته تمام کوششهایی که از سوی خطبا و شعرای جاهلی نسبت به تنقیح اشعار و ارتقای سطح خطابه به منظور تأثیرگذاری بیشتر صورت می‌گرفت، بدون توجه به اصول ادبی و جنبه‌های فنی کلام بوده است.

خلاصه، آنچه در باب وجود علوم بلاغی و آرایه‌های ادبی و کمیت و کیفیت آن در دوره جاهلی باید گفت این است که وجود اثری مدون و مکتوب در این دوره به هیچ وجه قابل اثبات نیست؛ اما قراین بسیاری دال بر این است که آرایه‌های ادبی در سخن، به ویژه در شعر نزد عرب جاهلی شناخته شده بوده است. و دادن برخی القاب خاص به تعدادی از شعرای این دوره، بهترین دلیل این مدعاست از جمله لقب «مهلهل» برای امرؤ القیس به دلیل کاربرد معانی دقیق و نازک در شعر، یا لقب «مرقس» برای قیس بن ثعلبه به مناسبت هنرنمایی در سخن و نگارگری در کلام، و القابی دیگر چون «محبّر» (زینت‌گر)، «منقّب» (سوراخ‌کننده جواهر)، «متنخل» (غربال‌کننده کلمات)، «فحل» و....

شایع‌ترین آرایه شعر جاهلی نیز انواع تشبیه و استعاره و تضاد و جناس است. در نثر نیز وجود سجع و موازنه شاهدهی است بر تلاش و دقت آنها در طریق شیوایی و رسایی کلام و ارزشهای صوتی آن. و همه اینها می‌تواند به عنوان گنجینه‌ای ارزشمند و پشتوانه‌ای قابل اعتنا در شکل‌گیری و تکوین بلاغت گسترده عرب در دوران اسلامی نقشی بسزا داشته باشد (همو ۱۳۶۴: ۲۴۶-۲۴۹).

۴۲۶، ۴۴۶؛ نیز نک: قدامه بن جعفر، *تقدالشعر*، ص ۲۱؛ جاحظ، *البيان و التبیین*، ص ۶۳؛ علوی مقدم ۱۳۷۲: ۳۵۱-۳۵۳.

بلاغت بعد از اسلام

نقش اسلام و قرآن در بلاغت

ادب عربی در صدر اسلام به سبب دین اسلام از شبه جزیره عربستان به اقطار و اکناف زیادی راه پیدا کرد و در آن سرزمینها گسترش و لغات آن افزایش یافت و زمینه رشد و شکوفایی علوم بلاغی نیز فراهم گردید. بدون تردید گسترش فراوان علوم بلاغی و تألیف و تدوین آثار متعدد در این زمینه و پرداختن جدی به آن، در یرتو درک بهتر قرآن مجید و بیان جنبه‌های اعجاز لفظی و معنوی آن میسر شده است. با نگاهی گذرا به فهرست نام بزرگان پیشین این علم، آشکارا درمی‌یابیم که اکثریت قریب به اتفاق آنان، عالم قرآن، مفسر، نحوی و متکلم بوده‌اند و غایت و غرض علم بلاغت را شناساندن هرچه بیشتر و بهتر کلام خدا می‌دانسته و مصداقهای اعلای آن را همواره در آیات الهی می‌جسته‌اند. بنا بر این اگر بلاغت را در زبان عرب به تمامی مدیون قرآن بدانیم سخنی به گزاف نگفته‌ایم و به جرأت می‌توان اظهار داشت که اگر قرآن نازل نمی‌شد چه بسا که علوم بلاغت و صرف و نحو و بسیاری دیگر از معارف در عرب شکل نمی‌گرفت (شعبانی: ۱۹۳-۱۹۴؛ نیز: زرین‌کوب ۱۳۶۹: ۱/۱۴۷-۱۴۸).

در واقع کتاب آسمانی قرآن نخستین انگیزه پیدایش علم بلاغت در ادب عربی و مهم‌ترین مصدر و منبع برای توجیه مسائل بلاغی به شمار می‌آید و این علم سرآمد همه علوم است که بدون آنها اوامر و احکام دین مفهوم نمی‌گردد (منجد ۱۳۴۹: ۸۳؛ نیز: وتزبرو ۱۳۸۴: ۱-۱۵۰).

اینک به ذکر پاره‌ای از مهم‌ترین آثاری که در شناساندن جنبه‌های بلاغی کتاب خدا در یک دوره تقریباً پانصدساله تألیف گردیده است، اشاره می‌کنیم:
معانی القرآن فراء (م ۲۰۷ق)، مجاز القرآن ابو عبیده (م ۲۰۸ یا ۲۱۰-۲۱۱ق)،

تأویل مشکل القرآن ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۶ق)، جامع البیان عن تأویل القرآن محمد بن جریر طبری (مورخ بزرگ قرن سوم)، الصناعتین ابو هلال عسکری (م ۳۹۵ق)، النکت فی اعجاز القرآن رُمّانی (م ۳۸۶ق)، بیان اعجاز القرآن بستی (م ۳۸۸ق)، اعجاز القرآن باقلانی (م ۴۰۳ق)، تلخیص البیان عن مجازات القرآن شریف رضی (م ۴۰۶ق)، المعنی فی ابواب التوحید و العدل عبدالجبار معتزلی (م ۴۱۵ق)، دلایل الاعجاز و اسرار البلاغه عبدالقاهر جرجانی (م ۴۷۱ق)، کشاف زمخشری (م ۵۳۸ق)، الجمان فی تشبیحات القرآن ابن ناویا (م ۴۸۵ق)، نهائیه الایجاز فی درایه الاعجاز امام فخر رازی (م ۶۰۶ق)، بدیع القرآن ابن ابی الاصبع (م ۶۵۴ق)، الطراز یحیی بن حمزه علوی (م ۷۴۹ق) و آثار بلاغی فراوان دیگر که هدف اصلی از تألیف آنها بیان جنبه‌های اعجاز قرآن کریم بوده است.

بنا بر این وسعت و تنوع خیره‌کننده بلاغت سنگین و گسترده عرب در زمانی نه چندان طولانی، فقط و فقط مدیون و مرهون نزول قرآن کریم است، وگرنه زبان عربی به خودی خود به عنوان یک وسیله ارتباطی و تفهیم و تفاهم نیازمند این همه موضوعات بلاغی نمی‌توانست باشد (شعبانی ۱۳۷۸: ۱۹۵-۱۹۸).

لذا می‌توان مهم‌ترین افراد و فرقه‌هایی را که در بسط و تحکیم علوم زیباشناسی کلام و به ویژه قرآن نقش داشته‌اند، بدین صورت معرفی کرد:

۱. خود پیامبر که در زمان نزول وحی برخی از وجوه جمال قرآن را برای اصحاب باز می‌نمودند.

۲. صحابه بزرگ و تابعان که از میان آنان به‌ویژه نقش امام علی (ع) و ابن عباس بسیار قابل توجه و تأمل است.

۳. از جمله مباحث مهم متکلمان نیز در حوزه اعجاز قرآن و صحت وحی، تحلیل و تبیین اعجاز معانی و الفاظ قرآن و ارتباطشان با مسائل و مبانی عصری و عقلی بود که سهم عمده‌ای در گسترش زیباشناسی قرآن داشت. از مهم‌ترین متکلمان در این حوزه واصل بن عطا، بشر بن معتمر، حسن بصری، جاحظ، ابوالحسن اشعری، ابوبکر باقلانی، ابوعلی رُمّانی، جارالله زمخشری، قاضی

عبدالجبار معتزلی، و امام فخر رازی را می‌توان نام برد.

۴. ادیبان و لغت‌شناسان و زبان‌شناسان و دستورشناسان نیز نقش اساسی را در تکوین زیباشناسی قرآن از آن خود ساختند، از این میان افرادی چون سیبویه، مبرد، اخفش، کسایی، خلیل‌بن‌احمد، و اصمعی را می‌توان نام برد.

۵. مفسران قرآن و محدثان اخبار و قاریان روایتهای چهارده‌گانه آن نیز جزو طبقاتی هستند که در تبیین نکات زیبایی قرآن و تطبیق معانی حدیث بر قرآن و برعکس، بی‌تأثیر نبوده‌اند. از جمله اینان به ابی، عاصم، حفص، طبرسی، شیخ طوسی، زمخشری و فخر رازی، می‌توان اشاره کرد.

۶. شاعران، کاتبان و ناقدان نیز در بسیاری موارد برای اثبات برتری سخن مورد نظر خویش، به آوردن آیات قرآن توسل می‌جسته‌اند و همین نکته روز به روز وجوه بلاغت قرآن و زیباییهای مغفول قرآن را بهتر می‌نمایانده است. از میان این گروه به حسان بن ثابت، فرزدق، جریر، جاحظ، ابن‌قتیبه، آمدی، بحتری، ابوتمام، متنبی، ابن‌رشیق، ابوهلال، قدامه، ابوبکر خوارزمی، بدیع‌الزمان همدانی، حریری، ابن‌اثیر، خفاجی، قلقشندی، سکاکی، خطیب قزوینی و جرجانی می‌توان اشاره کرد (زرین‌کوب: ۱۳۶۷: ۸۹-۱۰۳؛ نیز: ابن‌ابی‌الاصبع، بدیع‌القرآن، ص ۱۵-۳۶).

۷. از دیگر عواملی که موجبات رشد و گسترش علوم بلاغت را فراهم ساخت، آشنایی و تسخیر کشورها و تملیک ملتهای متمدن آن روز چون ایران و روم بود که با پیدایی نهضت ترجمه بسیاری از مبادی و مبانی سخنوری آن فرهنگها به جهان اسلام درآمد و باعث ظهور گونه‌ای بلاغت نو در تمدن اسلامی شد. بنا بر این در اینجا ضرورت دارد که نقش تمدن ایرانی و یونانی در تکوین بلاغت اسلامی با تفصیل بیشتر مطرح گردد.

نقش ایرانیان در زبان، ادب و بلاغت عربی

بدون تردید ادبیات عرب، بیش از هر قوم دیگری از ایرانیان رنگ پذیرفته است و دلیل بر این مدعا — به ویژه در منابع عربی — آنقدر زیاد است که جای

هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند (عبدالجلیل ۱۳۷۶: ۱۰). شاید بتوان حکومت دست‌نشاندهٔ لخمیان در حیره را که زیر نفوذ ساسانیان بود، از نخستین راههای جدی نفوذ فرهنگ ایرانی برشمرد (شوقی ضیف ۱۳۶۴: ۹۲-۴۲۶). عبدالحمیدبن یحیی و ابن مقفع و خاندان نوبخت و دیگرانی که نامشان در *الفهرست* ابن‌ندیم (ص ۲۰-۲۵) مذکور است، از ایرانیانی بودند که خدمت بزرگی به باروری و غنای فرهنگ و ادب عرب نموده‌اند.

عبدالحمید کاتب (مقتول به سال ۱۳۲ق) که سبکی ساده و روان و استوار داشت، سرآمد و پیشرو نویسندگان در نثر عربی نیز بود. او روش و سبک نویسندگی فارسی خود را به زبان عربی منتقل ساخته و بر آن تطبیق داده است. سهل‌بن هارون نیز که از نژاد ایرانی بود و به عربی تعصب زیادی می‌ورزید، روشهای نویسندگی فارسی خود را از طریق ترجمه به زبان عربی منتقل کرده است. ابن‌مقفع نیز که نژادی ایرانی داشت؛ در نوشته‌های خود بر اعراب تفوق و برتری یافت. او دارای روش خاصی در فن بلاغت بود که بر سهولت در تعبیر و احتراز از لغات مشکل و غریب و تقریب معنی به ذهن استوار است. او نظریاتی در فن بلاغت دارد که اصول اولیهٔ این فن را تشکیل می‌دهد (جاحظ، *البیان و التبيين*، ص ۵).

ابن مقفع نخستین واضع رساترین تعریف بلاغت یعنی مطابقت کلام با مقتضای حال است (منجد ۱۳۴۹: ۸۸-۹۰).

ترجمه‌های ابن مقفع از *کلیله و دمنه*، *خداینامه‌ها*، *آیین‌نامه*، *کتاب‌التاج*، *کتاب الدرّة الیتمیه و الجوهر الثمینیه* و *کتاب مزدک* و سایر آثار او به زبان عربی، باعث شده که نویسندهٔ تاریخ ادبیات عرب، حنا الفاخوری، او را بهترین نمایندهٔ یک فرهنگ وسیع و یک اندیشهٔ روشن و عمیق با اسلوبی عالی و متین معرفی کند. ترجمهٔ ابن مقفع از *کلیله و دمنه*، بی‌تردید از معدود آثاری است که شهرتش جهانگیر شده و مردم سرزمینهای فراوانی از هر طبقه و مذهب با آن آشنایی یافته‌اند. این ترجمه به دهها زبان، بارها، ترجمه شده و در خود زبان عربی نیز برخی افراد از جمله سهل‌بن هارون، شریف‌بن هباریه، ابن عرب‌شاه، ابوالعلاء معری

به تقلید و پیروی از او برخاستند. به همین دلایل ابن مقفع بر ادب و تفکر جهان اسلام حق بزرگی دارد (الفاخوری ۱۳۶۸: ۳۳۱).

در سایه همین ترجمه‌ها و نیز تأثیر منشیان ایرانی دربار خلفاست که در قرن سوم آراستن نظم و نثر عربی به واژه‌های دخیل از فارسی معمول و مقبول گردید و سادگی و بی‌پیرایگی — البته مدتی نه چندان طولانی — به نثر راه یافت. شاید بتوان این تأثیر را در آثار جاحظ بهتر از هر کس دیگر مشاهده کرد. جاحظ با ادبیات پهلوی نیز آشنا بوده و احتمالاً زبان پارسیان را می‌دانسته و با گویشهای مختلف آشنایی داشته است. آنجا که ایرانیان را «اخطب الناس» و اهل فارس را «اخطب الفرس» معرفی می‌کند، این‌گونه ادامه می‌دهد: وَاعْذِبُهُمْ كَلَاماً وَاسْهَلُهُمْ مَخْرَجاً وَاحْسَنُهُمْ وِلَاءً وَاشَدَّهُمْ فِيهِ تَحَنُّكاً اَهْلُ مَرَوْ وَافْصَحُهُمْ بِالْفَارْسِيَّةِ الدَّرِيَّةِ وَبِاللُّغَةِ الْفَهْلَوِيَّةِ اَهْلُ قَصَبَةِ الْاَهْوَاِ.

در همین مقام از کتاب کاروند پارسیان یاد کرده و از قول شعوبیه می‌گوید: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَبْلُغَ فِي صِنَاعَةِ الْبَلَاغَةِ وَيَعْرِفَ الْغَرِيبَ وَيَتَبَحَّرُ فِي اللُّغَةِ فَلْيَقْرَأْ كِتَابَ كَارُونَ (جاحظ، البيان والتبيين، ص ۶).

در آثار جاحظ، منهای مقدمه، کمتر تصنع و تکلف به چشم می‌خورد و می‌کوشد با بیانی ساده و بی‌پیرایه سخن بگوید. بدون تردید این ویژگیها از زبان پارسی به نثر جاحظ راه یافته است. او با همه تعصبی که نسبت به عربیت دارد، در بسیاری موارد ادب و بلاغت پارسیان را می‌پسندد و بهترین تفسیر از بلاغت را به ابن مقفع نسبت می‌دهد و می‌گوید: لَمْ يُفَسِّرْ الْبَلَاغَةَ تَفْسِيرَ ابْنِ الْمُقَفِّعِ أَحَدٌ قَطُّ (همان، ص ۹۱).

خلاصه اینکه ایرانیها به خصوص پس از اسلام جایگاه خاصی در فرهنگ، سیاست، زبان و ادب عرب کسب کردند. وجود صدها چهره برجسته از ایرانیان عربی‌دان که هر یک به نحوی در تدوین فرهنگ و ادب و معارف عرب سهم بودند، عامل مهمی در انتقال فرهنگ و معارف و باورهای ایرانی به عربی است. از جمله عبدالحمید بن یحیی، عبدالله بن مقفع، بشّار بن برد، سهل بن هارون، ابونواس، سبویه، ابوالفرج اصفهانی، ابن قتیبه دینوری، محمد بن جریر طبری،

تفتازانی، بلاذری، حمزه بن حسن اصفهانی، ابوریحان بیرونی، ابن خردادبه، ابن عمید، بدیع الزمان همدانی، صاحب بن عبّاد، محمد بن زکریای رازی، ابوبکر خوارزمی، یحیی تبریزی، زمخشری، امام فخر رازی، ابن مسکویه، میر سید شریف جرجانی، فارابی، ابوعلی سینا، غزالی، و عبدالقاهر جرجانی.

آری، زبان و فرهنگ عربی در نتیجه نفوذ و تصرف عناصر ایرانی تا حد زیادی صبغه ایرانی به خود گرفت و چون این گروه بیش از هر عنصر غیر عرب دیگر خود را در این زبان و فرهنگ سهیم می دانست، هرگز به نظر بیگانگان بدان ننگریست و آثار ارزشمندی در قالب این زبان به جهان عرضه داشت که هم باعث غنا و باروری فرهنگ و زبان اسلامی - عربی گردید و هم عامل نفوذ و گسترش تفکر و ذوق و هنر ایرانی در جهان شد (شعبانی ۱۳۷۸: ۸۵-۷۶؛ نیز: منجد ۱۳۴۹: ۸۷-۹۳).

تأثیر یونانیان بر بلاغت عرب

بلاغت عربی (اسلامی) در آغاز نشأت و پیدایش، از بلاغت عربی (قبل از اسلام) و بلاغت ایرانی و یونانی مایه ور شده است (علوی مقدم ۱۳۷۲: ۳۳۸-۳۴۸). به طور کلی برخورد مسلمانان با تمدن هلنی (یونانی و رومی) به دو شیوه رخ داده است: نخست تسخیر سرزمینها و رویارویی نظامی و سیاسی، که بهره های فرهنگی چندانی برای مسلمانان در بر نداشته است؛ و دیگر ایجاد نهضت عظیم ترجمه و تأسیس دارالحکمه و دارالعلم در قلب خلافت اسلامی، یعنی دمشق و بغداد. رویارویی دوم بهره های بسیاری برای فرهنگ اسلامی آورد و توان و توش فراوانی بدان بخشید. یکی از مهم ترین ثمرات نهضت ترجمه متون یونانی به عربی، آشنایی چندجانبه فرهنگ اسلامی با تمدن و میراث عظیم خردورزی و عقل گرایی یونانیان بود که باعث پی ریزی و پیدایی علومی نظیر منطق، کلام، فلسفه، و ریاضیات شد. از مهم ترین شکوفه های خردگرایی تمدن اسلامی، ایجاد بحثهای عقلانی در باب معنا، هدف، شیوه و شگردهای زیبایی و بالاخص زیبایی شناسی سخن بود.

از میان آثار ترجمه شده یونانی دو کتاب مهم ارسطو بیش از آثار دیگر بر بلاغت اسلامی، و به دنبال آن بر بلاغت ایرانی، اثر گذاشته است. نخست کتاب *بوطیقا (Poetica: فن شعر)* و دیگر *رتوریکا (Rhetorica: فن خطابه و سخنوری)*. این تأثیر در کتابهای *تقد الشعر* قدامه، *الصناعین* ابوهلال عسکری، *العمده* ابن رشیق قیروانی، و *سرافصاحه* ابن سنان خفاجی و آثار عبدالقاهر جرجانی و پیروان او دیده می شود و باعث برانگیخته شدن تعصب کسانی چون جاحظ و ابن معتر گردیده و آنها را به انکار وجود بلاغت و بیان، نزد ملل دیگر از جمله یونانیها واداشته است. ترجمه متی بن یونس قدیم ترین نقل کاملی است که از فن شعر ارسطو باقی مانده است و چون چندان قابل فهم نبوده، کسانی چون فارابی، ابن سینا و ابن رشد سعی کرده اند آن را تفسیر و تشریح کنند. فن خطابه ارسطو نیز سه بخش دارد که بخش سوم آن همان است که در عربی بلاغت نامیده می شود و افرادی چون قدامه بن جعفر، ابن وهب و عبدالقاهر جرجانی و یاران او از آن بهره ها برده اند (زرین کوب ۱۳۶۷: ۱۰۰-۱۰۲). بدون تردید دو کتاب مذکور ارسطو تأثیرات مهمی بر متفکران زیباشناسی اسلامی گذاشته است (ارسطو، فن شعر: ۱۰۲-۲۴۱؛ نیز: زرین کوب ۱۳۶۷: ۸۹-۱۰۴؛ نیز: سلامه ۱۳۷۱: ۱۳۳-۱۳۴).

ظاهراً مهم ترین نظریه پردازی که بیشتر از همه، شیوه تحلیل عقلانی مبانی زیباشناسی را با توجه به میراث تمدن هلنی در پیکر و روان فرهنگ اسلامی جاری ساخت، عبدالقاهر جرجانی است. مطالب مطرح شده در *اسرار البلاغه* و *دلایل الاعجاز* نشانگر خردورزیهای عمیق عبدالقاهر در تحلیل و تعلیل فیلسوفانه مباحث بلاغی-اسلامی است. بسیاری از منتقدان بزرگ عرب چون طه حسین، احمد امین و عبدالرحمان بدوی، برآنند که عبدالقاهر با آرای ارسطو از طریق کتب ابن سینا و فارابی آشنایی داشته است (زرین کوب ۱۳۶۹: ۱/۱۶۵-۱۶۹).

به هر حال باید پذیرفت که بلاغت اسلامی زاده سخندانی و سخنوری یونانی نیست؛ چرا که در ذات با آن تفاوتها و تمایزهای بزرگی دارد، اما در رشد و بالش نیز پالوده و برکنار از آن نبوده است.

سیر و تطور بلاغت در دوره اسلامی

چنانکه قبلاً نیز گفته شد، اگرچه سابقه علوم بلاغی در عرب به قبل از اسلام و دوره جاهلی می‌رسد و اسناد و مدارک فراوان دال بر به کارگیری آرایشهای لفظی و معنوی در شعر شاعران و سخن خطیبان و کاهنان این دوره موجود است، اما آغاز شکل‌گیری علوم بلاغی بر مبنای الفاظ و اصطلاحاتی خاص را باید مربوط به بعد از اسلام و اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم دانست. مسلماً در این امر از نقش سازنده علمای لغت، صرف و نحو، مفسران و متکلمان و شعرای دوره‌های مختلف باید نام برد (تفصیل را، نک: زرین‌کوب ۱۳۶۹: ۱/۱۳۵-۱۷۹؛ نیز: صفوی ۱۳۸۰: ۷۶-۸۳؛ زرین‌کوب ۱۳۶۷: ۸۹-۱۰۲؛ کسایی ۱۳۶۵: ۱۱۶-۱۴۲؛ موسوی ۱۳۷۱: ۱۰۱-۱۱۸؛ منجد ۱۳۴۹: ۸۲-۹۳).

همزمان با ظهور اسلام و آشنایی مسلمانان با قرآن توجه به امر بلاغت فزونی گرفت؛ چه تا آن زمان، کلامی که از جهت لفظ و وزن معتدل‌تر و از نظر معنی شامل‌تر و تأثیر آن عمیق‌تر از قرآن باشد، به گوش کسی فرو نشده بود. در صدر اسلام خلفای راشدین تحت تأثیر قرآن و سخنان نبی اکرم (ص) به مراحل عالی در بلاغت کلام دست یافتند و حضرت علی (ع) در این زمینه، گوی سبقت را از دیگران ربود؛ تا آنجا که پس از تدوین نهج‌البلاغه، این کتاب از نظر فصاحت و بلاغت در مرتبه دوم پس از قرآن قرار گرفت.

در دوره اموی خطابه از اهمیت فراوان برخوردار بود و رشد عقلی، زندگی شهرنشینی و مجادلات مذهبی و سیاسی در خطابه نمودار گردید و بر وسعت دامنه بلاغت افزوده شد. بازار مرید در بصره و کناسه در کوفه، جایگزین بازار عکاظ در دوره جاهلی شد. مبارزات جریر و فرزددق در بازار مرید و ذوالرّمه و اخطل و کمیت در کناسه و نیز داوریه‌های سکینه دخت گرامی حضرت امام حسین بن علی (ع) بین شعرای مدینه و کلیه نکاتی که در این مراکز نقد و داوری رعایت می‌شد، از عوامل مؤثر در پیشرفت دامنه علم بلاغت گردید (زرین‌کوب ۱۳۶۹: ۱/۱۳۸-۱۴۰؛ منجد ۱۳۴۹: ۸۷-۸۸).

در دوره عباسی تطور شعر و نثر موجب گسترش ابعاد امور بلاغی شد و جمعی از دبیران ایرانی، ضمن آشنایی با زبان عربی و توجه به اسالیب قرآنی نهضتی شگرف در شعر و نثر پدید آوردند و با تأسیس بیت الحکمة بغداد بسیاری از آثار پهلوی و یونانی و هندی را به زبان عربی ترجمه کردند. این نویسندگان و مترجمان که غالباً ایرانی نژاد بودند با اطلاع از این فرهنگها، اصول نویسندگی و محسنات بدیعی را در تطبیق با زبان عربی مورد توجه قرار دادند و در آثاری که ترجمه کردند، سبک فارسی پهلوی را در زبان عربی به کار بردند. عبدالحمید کاتب (مقتول: ۱۳۲ق) که آغازگر نویسندگی در اواخر دوره اموی بود و با فرهنگ یونانی نیز آشنایی داشت، راه بلاغت را در باب نویسندگی هموار ساخت (کسائی: ۱۳۶۵: ۱۲۵-۱۵۲).

«ابن مقفع» (مقتول: ۱۴۳ق) نویسنده و مترجم ایرانی معاصر عبدالحمید، در واقع، واضع اصلی علم بلاغت بوده است (ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۷۸). آرای او در باب بلاغت بسیار زیاد است که بعد از او به وسیله علمای بلاغت به کار گرفته شده است. او اجزائی از منطق ارسطو را از پهلوی به عربی برگردانیده است (همانجا؛ نیز: شوقی ضیف ۱۹۶۵: ۱۹-۲۰).

«سیبویه» (ف ۱۸۰ق) شاید بتوان *الکتاب* او را اولین اثر مدونی دانست که حاوی مصطلحات علم معانی است و همین کلمات به تدریج و با تحول معنا به عنوان اصطلاحات و عناوین بلاغی به کار گرفته شدند.

فراء، یحیی بن زیاد اقطع (ف ۲۰۷ق) کتاب *معانی القرآن* را در شرح آیات قرآن تألیف کرد و تقدم و تأخر الفاظ و ایجاز و اطناب کلمات و عبارات را مورد بررسی قرار داد (ابن ندیم، *الفهرست*، ص ۱۰۴-۱۰۶؛ شوقی ضیف ۱۹۶۵: ۲۹).

مسلم بن ولید (ف ۲۰۸ق) نخستین کسی بود که عنوان «بدیع» را که تا آن زمان بی سابقه بود، بر یادداشتهای خود اطلاق کرد (همو ۱۳۶۴: ۱۵۰/۴).

ابوعبیده معمر بن منتهی (ف ۲۰۸ یا ۲۱۰ق) و اصمعی (ف ۲۱۱ق) هر دو به کشف پاره‌ای از ملاحظات کلام پرداختند. ابوعبیده در *مجاز القرآن* مواردی از خصایص

بلاغت چون تقدّم و تاخّر، تشبیه، کنایه، استعاره، ایجاز و التفات را به کار گرفته است. اصمعی نیز «جناس» و طباق و التفات را مورد توجه قرار داد (ابن ندیم، *الفهرست*، ص ۸۵-۸۶؛ نیز: ابی عبیده، *مجاز القرآن*، ص ۲؛ علوی مقدم ۱۳۵۱: ۱۲۵-۱۳۵).

بشرین المعتمر (ف ۲۱۰ق) مهم‌ترین رساله معتزلی را در باب بلاغت نوشت که بعدها مورد استفاده جاحظ در *البيان والتبيين* قرار گرفت (شوقی ضیف ۱۹۶۵: ۴۱). جاحظ بصری (ف ۲۵۵ق) همه کوششهایی که قبل از جاحظ در تدوین علم بلاغت صورت گرفته است، در قیاس با آنچه این ادیب متکلم و معتزلی در تألیف دو کتاب *البيان والتبيين* و *الحيوان* در زمینه مسائل بلاغی نوشت، تقریباً ناچیز می‌نماید. او در تطبیق کلام با مقتضای حال، و ایجاز و اطناب و مواضع آن و اقسام استعاره، و تشبیه و بسیاری از فنون بدیعی و مذهب کلامی بحث و تحلیل‌های بدیعی نموده است؛ از این رو برخی از ادبا، جاحظ را بنیان‌گذار راستین مباحث بلاغی می‌دانند (جاحظ، *البيان والتبيين*، ج ۱، ص ۷۳-۷۵، ۸۲؛ نیز: شوقی ضیف ۱۳۶۴: ۱۵۰/۴؛ همو ۱۹۶۵: ۴۶-۵۷).

ابن قتیبه دینوری (ف ۲۷۶ق) او در کتاب *الشعر و الشعرا* (ص ۵۸-۵۵، ۶۷-۷۰) ضمن نقد شعر شاعران و ارزیابی آنها به لفظ نیز همپای معنی اهمیت می‌دهد. همو در کتاب *تأویل مشکل القرآن* نیز به ذکر بسیاری از اصطلاحات علم بلاغت می‌پردازد (نک: شوقی ضیف ۱۳۶۴: ۱۵۰/۴؛ همو ۱۹۶۵: ۷۴-۷۵).

ابوالعباس میرد نحوی (ف ۲۸۵ق) در کتاب *مفصل و ممتع الکامل* (ج ۲، ص ۸-۱۰) در ضمن شرح نمونه‌های نثر و نظم عربی به مباحث کنایه و استعاره و تشبیه و به تحلیل مواردی چون اطناب و ایجاز و تقدّم و تاخّر پرداخته است. ابوالعباس ثعلب کوفی (ف ۲۹۱ق) نیز در کتاب *قواعد الشعر* از ارکان و فنون شعر سخن به میان می‌آورد. این کتاب مورد استفاده قدامة بن جعفر در *نقد الشعر* قرار گرفته است (قدامة، *نقد الشعر*، ص ۱۷۴).

ابن معتر (ف ۲۹۶ق) که شاید بتوان گفت کتاب *البدیع* او اولین کتابی است که به طور مستقل علوم بلاغی را به بحث می‌کشد و با هدف طرح فنون بلاغت

نگاشته شده است. او اصطلاح «بدیع» را برای اطلاق به کل فنون بلاغی به کار برده است و آن را در پنج باب استعاره، تجنیس، مطابقه، رد اعجاز الکلام عن ماتقدمها، و مذهب کلامی تعریف کرده است. در نیمه دوم کتاب نیز مؤلف به محاسن کلام پرداخته و در آن شرح سیزده اصطلاح یا فن را آورده و با ذکر شواهد از شعرای مختلف هر یک را جداگانه مورد بحث قرار داده است. این کتاب ارزشمند بر بسیاری از آثار بلاغی پس از خود از جمله بدیع القرآن ابن ابی الاصبیح، العمدة ابن رشیق قیروانی، الصناعتین ابوهلال عسکری تأثیر گذاشته است (ابن معتر، البدیع، ص ۱-۳۶).

در مجموع می‌توان ادعا کرد که جاحظ، ابن قتیبه، مبرد، و ابن معتر، فنون بلاغی را با مقیاسهای زبان عربی می‌سنجیدند و از افکار ملل غیرعرب در فنون بلاغت آگاه نبودند. در نوشته‌های آنان از روش بررسیهای ادبی ارسطویی چیزی دیده نمی‌شود (علوی مقدم ۱۳۵۱: ۱۲۹-۱۳۰).

محمد بن احمد طباطبا (ف ۳۲۲ق) نیز از چهره‌هایی است که در تکوین بلاغت عرب نقش مؤثری داشته است. کتاب مشهور عبار الشعر او در باب تشبیه و اقسام آن است و در آن برای تشبیه، وجوهی از جهت صورت، هیأت، حرکت و معنا قائل شده است. او نخستین کسی است که از ادوات تشبیه و از سرقات به صورت تحلیلی سخن به میان آورده است. ابن رشیق قیروانی، ابوهلال عسکری و در زبان فارسی محمد بن عمر رادویانی، رشیدالدین وطواط و شمس قیس رازی از «عبار الشعر» تأثیر پذیرفته‌اند.

در قرن سوم اسلوب بلاغت ارسطو در کتاب تقد الشعر قدامه بن جعفر و تقد النثر سلیمان بن وهب که در اوایل قرن چهارم می‌زیسته‌اند، به وضوح مشهود است. این دو کتاب در آثار بعدی از جمله سر الفصاحه ابن خفاجی (ف ۴۶۶ق)، العمدة ابن رشیق (ف ۴۶۳ق) و الصناعتین ابوهلال عسکری (ف ۳۹۵ق) بسیار مؤثر واقع شده‌اند. توفیق قدامه بن جعفر در تلفیق و تطبیق بلاغت عربی و یونانی قطعی و محرز است و بدون شک او توانسته است نقد ادبی و بلاغی را تحت ضابطه و قاعده

علمی و منطقی در بیاورد و ملاک درست و مشخصی برای آن به دست دهد؛ ولی همین نکته سبب شده است که نقد و سخن‌سنجی در نزد او به صورت مجموعه‌ای خشک از قواعد و اصول درآید که گاه نیز با بلاغت عربی سازگاری ندارد، و شاید همین نکته سبب شد که بعد از او دیگر اهل نظر در صدد تطبیق و تلفیق نقد عربی با نقد یونانی بر نیایند و کتاب مشهور و مهم دیگری جز *تقد النثر* ابن وهب به این مقصود در عربی تألیف نشود یا لا اقل رواج نیابد. با وجود این، تحقیقات *قدمه* در کتاب *تقد الشعر* بعدها برای کسانی چون خطیب قزوینی و سکاکی — که به تدوین علم بلاغت اهتمام کرده‌اند — مورد استفاده واقع شده است. البته کسانی مثل آمدی (ف ۳۷۱ق)، و ابن رشیق قیروانی (ف ۴۶۳ق)، عبداللطیف بغدادی (ف ۲۹ق) در ردّ کتاب *قدمه*، تألیفاتی کرده‌اند (زرین‌کوب ۱۳۶۹: ۱۵۰-۱۵۲؛ نیز: شوقی ضیف ۱۹۶۵: ۷۸-۸۲؛ زرین‌کوب ۱۳۶۷: ۲۳-۴۰).

ابوالقاسم حسن آمدی (ف ۳۷۱ق) نیز با تألیف کتاب *الموازنه بین ابی تمام و البحتری*، اشعار این دو شاعر را با توجه به فنون بلاغی مورد نقد و بررسی قرار داد (شوقی ضیف ۱۹۶۵: ۹۵-۹۶).

ابوعبدالله محمد مرزبانی (ف ۳۸۴ق) کتاب *الموشح* را با توجه به جنبه‌های نحوی و لغوی نوشت. مرزبانی به ابن‌المعتز توجه داشت و وی را نخستین واضع علم بلاغت می‌دانست (سلامه ۱۳۷۱: ۲۲۶-۲۲۷؛ شوقی ضیف ۱۹۶۵: ۱۵۰/۴-۱۵۱).

علی بن عیسی الرمانی (ف ۳۸۶ق) از بزرگان معتزله بود که کتاب *النکت فی اعجاز القرآن* را تألیف کرد و برای بلاغت، مراتب علیا و وسطی و دنیا را قائل شده است. او ده گونه از صناعات بلاغی را از یکدیگر متمایز می‌سازد. دیدگاه او دقیقاً همان است که ابن‌معتز در «البدیع» مطرح کرده است.

ابوهلال عسکری (ف ۳۹۵ق) کتاب معروف و مفصل *الصناعتین* را در باب صناعت کتابت و شعر نوشت، عسکری در تألیف این کتاب از *طبقات الشعراء* ابن‌سلام، *البیان و التبیین* جاحظ و *المعانی الکبیر* ابن‌قتیبه و *البدیع* ابن‌المعتز و *تقد الشعر* *قدمه* و

الموازنه آمدی و الوساطة بين المتنبی و خصومه قاضی جرجانی مدد گرفته است. این کتاب که در باب بلاغت و بدیع و صنایع و تکلفات متداول در نظم و نثر است، فواید انتقادی بسیاری دارد که در کتب بسیاری از معاصران او دیده نمی‌شود. این کتاب از مراجع مهم نقد در این قرن به شمار است. کتاب او ده باب دارد که باب هفتم آن در تشبیه است. باب نهم کتاب او در بدیع است که استعاره، مجاز، کنایه و تعریض را نیز آورد و در آن به نظرات ابن معتر توجه دارد. او نقد عربی را به جانب علم بلاغت و بیان کشانیده است و بعضی او را نقطه تحول نقد عربی به بلاغت می‌داند. روش او بیشتر کلامی است. ابوهلال (الصناعین، ص ۱۳، ۱۴، ۲۵۹، ۴۱۱ و مقدمه) در کتاب خود به سی و پنج فن بدیع اشاره می‌کند و معتقد است که از این میان، شش فن جدید را کشف کرده است: تشطیر، مجاوره، تطرین، مضاعف، استشهاد و تالطف (نیز نک: شوقی ضیف ۱۹۶۵: ۱۴۰-۱۴۱؛ زرین کوب ۱۳۶۹: ۱۵۹/۱-۱۶۰؛ زرین کوب ۱۳۶۷: ۱۲۶-۱۳۰؛ محبتی ۱۳۸۴: ۱۳۹-۱۵۴).

قاضی ابوبکر باقلانی (ف ۴۰۳ق) از متکلمین اشاعره است که در تدوین کتاب اعجازالقرآن خود از البدیع ابن معتر، تقدالشعر قدامه بن جعفر، و النکت فی اعجاز القرآن رمّانی، استفاده کرده است. بسیاری از ادبا/اعجازالقرآن باقلانی را یگانه کتاب در دانش بلاغت دانسته‌اند. او در این کتاب بحثهای مفصلی در باب وجوه اعجاز قرآن دارد. باقلانی صناعات بلاغی را ۲۵ نوع ذکر می‌کند. او نیز در کار خود هیچگونه طبقه‌بندی علمی به دست نمی‌دهد و در رساله‌اش نیز بدیع هنوز کلیتی است که معانی و بیان را نیز شامل می‌شود (شوقی ضیف ۱۹۶۵: ۱۴۰-۱۴۱؛ زرین کوب ۱۳۶۹: ۱۶۵/۱-۱۶۶؛ زرین کوب ۱۳۶۷: ۱۲۱-۱۲۳).

شریف رضی (ف ۴۰۶ق) از جمله آثار بلاغی او دو کتاب تلخیص البیان فی مجازات القرآن و المجازات النبویه است که در آنها وجوه بلاغی قرآن را بررسی و تحلیل کرده است (شوقی ضیف ۱۹۶۵: ۱۳۹).

ابن رشیق قیروانی (ف ۴۶۳ق). از تألیفات او یکی العمدة فی صناعة الشعر و نقده و دیگری قراضة الذهب فی نقد اشعار العرب است. او در کتاب العمده که در ۱۰۷

باب و دو جزء نوشته است، به جمع آرای مربوط به صنایع شعری و بیان و بدیع در نوشته‌های مصنفان قبل از خود پرداخته است. او کلام منظومی را که دارای چهار عنصر لفظ، معنی، وزن و قافیه باشد، شعر می‌داند و برای نخستین بار سعی بر آن دارد تا صنایعی را که به جهتی با یکدیگر نزدیک‌ترند، در یک گروه طبقه‌بندی کند؛ مثلاً مجاز، استعاره، تمثیل و تشبیه را در یک گروه قرار داده است. به این ترتیب می‌توان گفت که ابن‌رشیق آغازگر تقسیمات نوین در علم بلاغت بوده است و مطمئناً عبدالقاهر جرجانی به هنگام طرح علم معانی و بیان، به دیدگاه ابن‌رشیق توجه داشته است. در این کتاب در باره لفظ و معنی بحث جالب توجهی دارد و تعداد صنایع و محسنات کلام را به ۶۵ نوع رسانیده است. از مختصات این کتاب ترتیب و نظم منطقی و بدون تکرار آن است (زرین‌کوب ۱۳۶۹: ۱/۱۶۴-۱۶۵؛ زرین‌کوب ۱۳۶۷: ۱۳۱-۱۳۵؛ شوقی ضیف ۱۹۶۵: ۱۴۵-۱۴۶).

ابن‌سنان خفاجی (ف ۴۶۶ق) کتاب *سرالفصاحه* را در مسائل بیانی و بدیعی تألیف کرد و به بیان اوصاف فصاحت و بلاغت و تمایز میان آن دو پرداخت. ابن‌سنان آثار کسانانی مانند قدامه بن جعفر، رُمّانی، و آمدی، را مورد استفاده قرار داده است. وی با آنکه به انکار قدامه پرداخته، از تقسیم‌بندی او برخوردار بوده است. روش ابن‌سنان، روشی ادبی و دیدگاه او نقادانه است و تعدادی از بلاغیون بویژه ابن‌اثیر از او متأثرند (همان: ۱۵۲-۱۵۷؛ نیز: زرین‌کوب ۱۳۶۷: ۱۳۵-۱۳۷؛ صادقیان: ۲۴۸-۲۵۴).

عبدالقاهر جرجانی (ف ۴۷۱ق) از بزرگ‌ترین علمای کلام و بلاغت قرن پنجم است. او با تدوین دو کتاب معروف *دلایل اعجاز* و *اسرارالبلاغه* تحولی بزرگ در علم بلاغت به وجود آورد، به طوری که می‌توان او را مبتکر و مبدع علم معانی و بیان خواند. نظریات عبدالقاهر در باب بلاغت به بسیاری بحث‌های بیهوده در باب لفظ و معنی خاتمه می‌دهد. به نظر او بلاغت نه بر لفظ تنها و نه بر معنی تنها متکی است، بلکه قائم است بر حسن نظم و ترتیب و تنسیق معانی و الفاظ. *دلایل‌الاعجاز* او هر چند در اثبات بلاغت قرآن است، ولی در واقع بحثی

دقیق و جامع است در علم معانی یعنی ترکیب کلمات و تناسب آنها. *اسرارالبلاغه* نیز در بیان حقیقت تشبیه و استعاره و تمثیل است و اساس همان علمی است که بعدها علمای بلاغت از آن به «علم بیان» تعبیر کرده‌اند. عبدالقاهر در باب صنایع بدیعی به طور مستقل بحثی پیش نکشیده، ولی گاه به مناسبت‌هایی از بعضی انواع آن مانند سجع، جناس، حسن تعلیل، و طباق سخن به میان آورده است (زرین‌کوب ۱۳۶۷: ۱۲۳-۱۲۴). لازم به ذکر است که بحث کنایه که ظاهراً باید در *اسرارالبلاغه* باشد در *دلایل‌العجاز* مطرح گردیده است.

نظر صحیح این است که *اسرارالبلاغه* بعد از *دلایل‌العجاز* تألیف شده است. در *دلایل‌العجاز* عبدالقاهر بیشتر متکلم و اهل نظر است، در صورتی که در *اسرارالبلاغه* بیشتر ادیب و لغوی است و موضوع بحث دلائل نسبت به موضوع *اسرار* کلی‌تر و عام‌تر است؛ اما نشانه تأثر از فرهنگ یونانی در *اسرار* مشهورتر و بارزتر به نظر می‌آید. ظاهراً مهم‌ترین نقاد عربی‌زبان است که در حقیقت و ماهیت سرقت، تحقیق دقیق کرده است و تفاوت سرقت را با تقلید و معارضه و نظیره‌سازی دریافته است.

نکته دیگر اینکه عبدالقاهر خود از علمای کلام بوده و ذوق سنجیده و فکر ورزیده داشته است و با انس و الفتی که ذهن متکلمان با مباحث عقلی و ذوقی دارد، عجب نیست که آرای عبدالقاهر در بعضی موارد جزئی با بعضی تحقیقات حکمای یونان شباهت یافته باشد (زرین‌کوب ۱۳۶۹: ۱۶۷/۱-۱۷۰).

خلاصه کلام اینکه با ظهور عبدالقاهر جرجانی علم بلاغت سنتی عرب به اوج خود می‌رسد. او با نوشتن این دو کتاب حرف آخر را در معانی و بیان و بلاغت می‌زند. علاوه بر متقدمان، اندیشمندان روزگار ما نیز اعم از عرب و عجم هنوز بر تحقیقات او صحنه می‌گذارند و به نقد و تحلیل و ارائه آثارش می‌پردازند (تجلیل ۱۳۷۷: ۷-۴).

جارالله محمودبن عمر زمخشری (ف ۵۳۸ ق) صاحب *تفسیر الکشاف* و کتاب *المفصل* در نحو و غیره بود که کتاب معتبر *اساس‌البلاغه* را در باب مسائل

و ارکان اصلی علم بلاغت تألیف کرد. زمخشری فنون بلاغت را از طریق معانی و بیان با آیات قرآن تطبیق می‌داد و آنچه را که او بر نظرات عبدالقاهر در فنون معانی افزود به وی ختم شد (شوقی ضیف ۱۹۶۵: ۲۱۹-۲۲۲).

فخرالدین رازی (ف ۶۰۶ق) صاحب تفسیر کلامی معروف *نهاية الایجاز فی درایة الاعجاز* است که بلاغت و اعجاز قرآن را تجزیه و تحلیل کرده است.

سراج‌الدین ابویعقوب یوسف سگّاک‌کی خوارزمی (ف ۶۲۶ق) کتاب معروف *مفتاح العلوم* را در زمینه معانی و بیان نوشت و از فصاحت و بلاغت سخن گفت. کتاب *مفتاح* مشتمل بر سه بخش اساسی «علم صرف»، «علم نحو» و «علم معانی و بیان» است که به فصاحت و بلاغت و محسنات لفظی و معنوی و بدیعی نیز پرداخته است. این کتاب از امهات آثار بلاغی است و به دلیل اهمیتی که داشته، بارها شرح و تلخیص شده است. به عنوان مثال خطیب قزوینی، عالم اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم، خلاصه‌ای از قسمت سوم *مفتاح* را با عنوان *تلخیص المفتاح* تدوین نمود که شروع متعددی نیز بر آن نوشته شده است. خود خطیب قزوینی کتابی به نام *الایضاح* دارد که در واقع شرحی بر *تلخیص المفتاح* است. بر این دو اثر افراد مختلف شرح‌های فراوان نوشته‌اند. مهم‌ترین شرح *تلخیص المفتاح*، *مطول علامه تفتازانی* (ف ۷۹۲ق) است. تفتازانی شرح کوتاه‌تری به نام *مختصر نیز بر تلخیص المفتاح* نگاشته است (همان: ۲۸۶-۲۸۷).

ضیاء‌الدین ابن‌الاثیر (ف ۶۳۷ق) که از جمله آثار او کتاب *المثل السائر فی ادب الکاتب و الشّاعر* است در این اثر علم بیان و صنایع بدیعی حقا از مهم‌ترین آثار نقادی زبان عربی به شمار می‌رود و در بسیاری موارد در آن، نویسنده به دقایق و نکاتی توجه کرده است که هیچ یک از علمای بلاغت قبل از وی بدان دقایق دست نیافته‌اند. کتاب ابن‌اثیر در نوع خود در ادب عربی بی‌نظیر است و در آن نکته‌های تازه بسیار هست. اصراری که ابن‌اثیر در لزوم پیروی از بلاغت قرآن و حدیث و شعر عرب دارد، حکایت از عصیان و طغیانی می‌کند که در ذهن او نسبت به نفوذ و تأثیر فرهنگ و حکمت یونانی در علم بلاغت پدید آمده است. در مجموع تحقیقات

ابن اثیر در تاریخ ادب و بلاغت و نقد ادبی اهمیت بسیار دارد. گستاخی و تهور او در بیان عقاید و آرای خویش نیز بر اهمیت کتاب او افزوده است (زرین‌کوب ۱۳۶۹: ۱/۱۶۶-۱۷۷؛ شوقی ضیف ۱۹۶۵: ۳۱۴-۳۲۴).

عبدالواحد زملکانی دمشقی (ف ۶۵۱ق) مؤلف کتاب *التبیان فی علم‌البیان* بود که به عبدالقاهر جرجانی و آثار بلاغی او توجه خاص داشت. زملکانی کتاب خود را در سه بخش نوشت: بخش سوابق را در فضل علم بیان به شیوه صرفی و نحوی، بخش مقاصد را در باب حقیقت و مجاز و کنایه و استعاره و تمثیل و فصل و وصل و فصاحت و بخش لواحق را در زمینه برخی از مسائل بدیعی نوشت (حاجی خلیفه، *کشف‌الظنون*، ج ۱، ص ۳۴۱؛ نیز: شوقی ضیف ۱۹۶۵: ۳۱۴-۳۱۵).

ابن ابی‌الاصبع (ف ۶۵۴ق) صاحب کتب *بدیع‌القرآن* و *تحریرالتحבیر* است که در مجموع از سکاکی متأثر است (ابن ابی‌الاصبع، *بدیع‌القرآن*: مقدمه و متن). ابن‌الحسن حازم الفرکاجنی (ف ۶۸۴ق) صاحب کتاب *منهاج‌البلغا* و *سراج‌الادبا* در زمینه علوم بلاغی است.

بدرالدین ابن مالک الطائی (ف ۶۸۶ق) صاحب کتاب *المصباح فی علوم المعانی و البیان و البدیع* است. مؤلف در واقع بخش سوم کتاب *مفتاح سکاکی* را در کتاب خود خلاصه کرده است. او علم بدیع را که از توابع معانی و بیان بود به صورت علمی مستقل قرار داد و تعداد محسنات بدیعی سکاکی را از ۲۶ به ۵۴ عدد رسانید (شوقی ضیف ۱۹۶۵: ۱۸۸-۱۹۰).

محمدبن عبدالرحمن القزوینی (خطیب قزوینی: ف ۷۳۹ق) صاحب دو کتاب *تلخیص‌المفتاح* و *ایضاح* است. او به دلیل تلخیص دقیق و روشن بخش سوم کتاب *مفتاح سکاکی*، شهرت تمامی اعصار را به دست آورد. او به تمام آنچه در *مفتاح* است پرداخته و تعقیدات آن را شرح داده و در چندین جا سکاکی و نظرات او را نقد کرده است. او از آثار عبدالقاهر زمخشری، و ابن اثیر و... متأثر شده است. هنوز خطیب قزوینی از کار تلخیص فارغ نشده بود که احساس کرد کتابش نیاز به شرح دارد. از این رو *ایضاح* را در شرح آن نوشت. در مجموع

قزوینی پس از سکاکی گام دیگری برداشت و کتاب خود را از خود وی دقیق تر مرتب کرد و در بدیع انواع دیگری را بر آن افزود؛ ولی از منهج سکاکی و تقسیمات عقلی او خارج نشد. در مجموع کتاب *ایضاح* در مقایسه با *مفتاح* روان تر و ادبی تر است (خطیب قزوینی، *الایضاح*؛ نیز: همو، *تلخیص المفتاح*).

یحیی بن حمزه علوی یمنی (ف ۷۴۹ق) که کتابی به نام *الطراز المتضمن لاسرار البلاغة و علوم حقائق الاعجاز* نوشت و از آثار بلاغی فقط به آثار ابن اثیر، ابن زملکانی، فخر رازی و ابن مالک، دست یافته است. یمنی بارها با سکاکی به مناقشه پرداخته است و از شیوه او متأثر است (شوقی ضیف ۱۹۶۵: ۱۸۸-۱۹۰).

ابن قیّم جوزیه (ف ۷۵۱ق) که یکی از آثار او کتاب *الفوائد المشوق الی علوم القرآن و علوم البیان* است. او علم بیان را وسیله‌ای برای شناخت اعجاز قرآن دانسته و گفتار خویش را از بحث در زمینه فصاحت و بلاغت آغاز کرده است (همان: ۳۱۹-۳۲۰).

سعدالدین تفتازانی (ف ۷۹۱ق) کتاب *تلخیص خطیب قزوینی از مفتاح العلوم سکاکی* را به دو گونه *مطول* و *مختصر* شرح کرده است که به همین نام معروف شد. سعدالدین در کتاب *مطول* از دو کتاب عبدالقاهر جرجانی و آثار ابن اثیر و برخی علمای دیگر مدد گرفته است (همان: ۳۵۵).

شهاب‌الدین قلقشندی (ف ۸۲۱ق) نوع پنجم از کتاب *مفصل* و معروف خود یعنی *صبح الاعشی* را که در صناعت انشا نوشته، به شناخت علوم معانی و بدیع و بیان اختصاص داده است.

جلال‌الدین سیوطی (ف ۹۱۱ق) نیز ابیات *تلخیص المفتاح* را شرح کرده و برخی مسائل بلاغت را در کتاب *المزهر فی علوم اللغه* بیان کرده است. عقودالجمان و شرح آن نیز اثر کامل دیگر او در علوم بلاغی است (سیوطی، *المزهر*، ج ۱، مقدمه). از آنجا که پس از فخر رازی و سکاکی در تمامی آثار بلاغی جز *تلخیص* و شرح و تفسیر و تحشیه بر آثار اسلاف مطلب تازه‌ای به چشم نمی‌خورد، لذا از پیگیری بلاغت عرب در قرنهای بعد چشم می‌پوشیم.

نتیجه گیری

۱. سابقه علوم بلاغی در عرب به قبل از اسلام و دوره جاهلی می‌رسد؛ ولی آغاز شکل‌گیری علوم بلاغی بر مبنای الفاظ و اصطلاحات خاص مربوط به اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری است. نخستین ابداع‌کنندگان الفاظ علوم بلاغی همان علمای لغت و صرف و نحو و مفسران و متکلمان بوده‌اند. نزول قرآن روزبه‌روز بر دامنه وسعت علم بلاغت اعراب افزود. نقش ارزشمند علمای مختلف در تکامل علوم بلاغی اعراب انکارناپذیر است. اولین کتاب مستقل علوم بلاغی *البدیع* ابن معتر است. با وجود ابن طباطبا و قدامه بن جعفر و ابن وهب به خصوص با ظهور عبدالقاهر جرجانی، علم بلاغت سنتی عرب به اوج خود رسید و نقد ادبی مبنای علمی پیدا کرد. جرجانی، زمخشری، سکاکی و تفتازانی آخرین گامهای مؤثر را در تکوین بلاغت عرب برداشتند، به طوری که تا قرن‌ها پس از آنها هیچ‌کس را یارای ابتکار و خلاقیت در این علم باقی نماند.
۲. وضعیت عمومی نقد ادبی و علم بلاغت و کیفیت نظم و نثر در ادبیات عربی، همواره با یکدیگر رابطه تنگاتنگی داشته‌اند.
۳. به جرأت می‌توان گفت علمای بلاغت عربی تقریباً هیچ‌یک از مسائل موجود در این علم را بی‌پاسخ نگذاشته‌اند؛ ولی از آن جهت که این دستاوردها فقط مورد استفاده خواص بوده، جنبه کاربردی-اجتماعی به خود نگرفته و بعضی از آنها در زوایای کتابخانه‌ها متروک باقی مانده است.
۴. گرایش بیش از حد منتقدان و بلاغت‌دانان عرب به شکل و قالب گرچه موجب رشد و تعدد صنایع بدیعی و بیانی گردیده است؛ ولی به دلیل عدم توجه یا کم‌توجهی ایشان به محتوا، بسیاری از آثار نظم و نثر عربی را به جلوه‌گاه صنایع و محسنات بلاغی — که به دور از صلابت معنایی و مفهومی است — تبدیل کرده است.
۵. تدوین علم بلاغت پس از اسلام فقط به قصد اعجاز لفظی و معنوی قرآن کریم صورت گرفته و از ارزش و تقدس فراوانی برخوردار بوده است و

اکثر قریب به اتفاق بزرگان علم بلاغت عالم یا مفسر قرآن و نحوی و متکلم بوده‌اند و مصداقهای عالی بلاغت را در قرآن می‌جسته‌اند.

منابع

- ابن ابی الاصبغ المصری، بدیع القرآن، ترجمه سید علی میرلوحی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
- ابن ندیم، محمد اسحق، الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- ابن رشیق قیروانی، العمده فی صناعه الشعر و تقده، مصر، ۱۳۴۴ق.
- ابن سنان خفاجی، سر الفصاحه، تصحیح عبدالمتعال الصّعیدی، مصر، محمدعلی صبیح، ۱۳۷۲ق.
- ابن قتیبه، ابو محمد عبدالله بن مسلم، الشعر و الشعرا، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ابن معتز، عبدالله، البدیع، با مقدمه و تعلیق کراتشتوفسکی، بغداد، ۱۳۸۹ق.
- ابوهلال عسکری، الصناعتین، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۹.
- ابی عبیده، معمر بن مثنی، مجاز القرآن، با تعلیق محمد فؤاد، مکتب الخارجی، دارالفکر.
- ارسطو، فن شعر، ترجمه عبدالحسین زرین کوب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- تجلیل، جلیل، ۱۳۴۹، مقاله «عبدالقاهر جرجانی و اسرار البلاغه» نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، س ۲۲، ش ۹۵-۹۶.
- تجلیل، جلیل، ۱۳۵۶، «اقتباسات سعدالدین از عبدالقاهر جرجانی» مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، فروردین.
- تجلیل، جلیل، ۱۳۷۷، تحلیل اشعار اسرار البلاغه، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی.
- جاحظ البصری، ابی عثمان عمرو بن بحرین محجوب، البیان و التنبیین، به شرح و تحقیق حسن السندی، قم، الارومیه.
- حاجی خلیفه جلی، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، ج ۱، افست، بغداد، المثنی.
- خطیب قزوینی، محمد بن عبدالرحمن، تلخیص المفتاح فی المعانی و البیان و البدیع، قم، دارالذخائر، ۱۳۶۸.
- خطیب قزوینی، محمد بن عبدالرحمن، الايضاح فی علوم البلاغه، قم، دارالکتب الاسلامی، ۱۴۱۱ق.
- زرین کوب، حمید، ۱۳۶۷، مجموعه مقالات، با مقدمه عبدالحسین زرین کوب، تهران، معین.

- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۹، نقد ادبی ج ۱، تهران، امیرکبیر.
- سلامه، ابراهیم، ۱۳۷۱ق، بلاغه ارسطو بین العرب و اليونان، قاهره.
- سیوطی، جلال‌الدین، المزهرة فی علوم اللّغه و انواعها، شرح و تصحیح و تحشیه از محمداحمد جادالموسی و البجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، داراحیاء الکتب البحریه.
- شعبانی، علی‌اکبر، «تأثیر قرآن کریم در تکوین بلاغت عرب»، مشکوة، ص ۶۵-۶۲.
- شعبانی، علی‌اکبر، ۱۳۷۸، «نقش ایرانیان در زبان ادب و بلاغت عربی»، نشریه دانشکده الهیات مشهد، پاییز و زمستان، شماره ۴۵-۴۶.
- شوقی ضیف، ۱۳۶۴، تاریخ ادبی عرب (العصر الجاهلی)، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، امیرکبیر.
- شوقی ضیف، ۱۹۶۵م، البلاغه تطوّر و تاریخ، مصر، دارالمعارف.
- صادقیان، محمدعلی، مقاله «نوآوریهای ابن سنان خفاجی در سرّ الفصاحه»، وحید، س ۱۲، ش ۳.
- صفوی، کورش، ۱۳۸۰، از زبان شناسی به ادبیات، ج ۱، تهران، حوزه هنری.
- عبدالجلیل، ج.م، ۱۳۷۶، تاریخ ادبیات عرب، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، امیرکبیر.
- علوی مقدم، محمد، ۱۳۵۱، «علم بلاغت در قرن سوم هجری»، مجموعه سخنرانیهای دومین کنگره تحقیقات ایرانی، مشهد، دانشگاه مشهد.
- علوی مقدم، محمد، ۱۳۶۷، مقاله «تأثیر دو کتاب ارسطو در بلاغت عربی»، کیهان اندیشه، ش ۲۰، مهر و آبان.
- علوی مقدم، محمد، ۱۳۷۲، در قلمرو بلاغت، مشهد، آستان قدس.
- الفاخوری، حنا، ۱۳۶۸، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، توس.
- قدامه بن جعفر، تقد الشعر، به تحقیق و تعلیق محمد عبدالمنعم خفاجی، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- کسائی، نورالله، ۱۳۶۵، «تحقیق در منابع علوم بلاغت»، مقالات و بررسیها، ش ۴۱-۴۲.
- مبرد، ابوالعباس، الکامل فی اللّغه و الادب، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۷۹م.
- محبتی، مهدی، ۱۳۸۴، «الصناعتین ابوالهلال و نقش و جایگاه آن در نقد و ادب اسلامی - ایرانی» نامه انجمن، س ۵، ش ۳.
- مطلوب، احمد، ۱۳۸۴، البلاغه عند السکاکی، بغداد، مکتبه النهضه.
- منجد، صلاح‌الدین، ۱۳۴۹، «علم بلاغت عربی و اثر دانشمندان ایرانی در آن»، مقالات و بررسیها، دفتر دوم.
- منجد، صلاح‌الدین، ۱۳۴۹، مقاله «تدوین علم بلاغت عربی و اثر دانشمندان ایرانی در آن»

نگاهی به پیشینه مطالعات علوم بلاغی در ادبیات عرب / ۱۲۹

- مندرج در مجله مقالات و بررسیها، نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، دفتر دوم، تابستان.
- موسوی، سید رضا، ۱۳۷۱، «علوم بلاغی، اهمیت و سیر تحول آن»، فصلنامه دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، دوره ۱، ش ۸، تابستان.
- مهدوی دامغانی، احمد، «در باب بلاغت» مندرج در نامه فرهنگستان، ۳/۲.
- وتزبرو، جان، ۱۳۸۴، «بلاغت عربی و تفسیر قرآن»، ترجمه و نقد و بررسی مرتضی کریمی‌نیا، مطالعات اسلامی، ش ۷۰، نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد.

